

مرا می شناسید و می کشید؟

<?xml encoding="UTF-8">

آیینہ ای از نور و حضور

آن چه در میان زیارت های گوناگون، بسیاری را شیفته ی خود ساخته، زیارتی است که از فرزند او، قائمی به پا ناخاسته و منتظری آشفته که هر صبح وشام، بر او خون می گرید و پایان اندوهش را در ظهور می جوید. زیارتی که علامه مجلسی (ره) آن را به نقل از چندین نفر از بزرگوارترین فقهای شیعه، در کتاب ارزشمندش «بحارالانوار» آورده است. 1

پس از نقل سخن مؤلف المزار الکبیر مبنی بر خروج این زیارت از ناحیه ی مقدسه ی امام عصر (ع) می نویسد: «و ظهر ان هذه الزیارة منقولة مرویه؛ روشن و آشکار است که این زیارت، سند روایتی دارد و نقل از امام معصوم است. 2»

پیش از ورود، باید این نکته یادآوری شود که این گنج معنوی و دریای خروشان معرفت، عرصه ی غواصانی خبره و چیره دست است که با نگاه تیز خویش، عیار سخن را بازشناسند و آن را با صیقل معرفت خویش، شفاف سازند. این عرصه، ساحتی است بس غریب، شگرف، شریف و شایسته ی توجه. از این رو با بلم ادراک مان و یاری جستن از ستارگان درخشان قرآن، سیره و حدیث، در این اقیانوس معنا شناور می شویم تا شاید به قدر وسع خویش از عهده ی تکلیف براییم.

مناظر گوناگون

بی گمان آن زمان که سخن از مردان بزرگ همت و عالی درجه به میان می آید، سکان قلم، مضطرب می شود، چرا که جهات شخصیتی آنان به تعداد شعاع های دایره، گاه بی شمار می شود. حال در کرانه ی شخصیت اکرم المستشهدین، حسین بن علی (ع) چگونه بایستی قلم زد؟ این نکته ای است سخت گران. زوایای پنهان و آشکار زندگانی وی، دوران امامتش، قیامش و . . . برای او وسعتی کم نظیر می سازد. از این وسعت که بگذریم، عمق این اقیانوس عمود بر زمین، به راستی برای ما بسیار مبهم است.

از این رو گریزی نداریم جز آن که با مصباح زبانش، گام بر کیهان معرفتش بگذاریم و همت مان تنها یاری دهنده ی ما برای شناسایی و تامل در جنبه هایی محدود از سیمای او باشد. از این منظر به بررسی سیمای سیاسی و اجتماعی حضرت سیدالشهدا (ع) در زیارت ناحیه ی مقدسه می پردازیم.

سیمای سیاسی - اجتماعی

پس از روزگاران پرآشوب حکومت عثمان، نوبت به امیر مؤمنان (ع) رسید. از او خواسته شد تا افسار شتر خلافت را به دست گیرد و آن را در مسیر اصلی اش براند. او در همان روزهای آغازین، سفره ی دردها را گشود و با مسلمانان، از گذشته ها سخن گفت: «بندگان خدا! در زمانی هستید که خیر و نیکویی به آن پشت کرده و شر و

بدی بدان روی آور شده است و ابلیس هر روز بیش از گذشته در کار گمراهی مردم است. کجایند خوبان تان و وارستگان از شما، آنان که در کسب شان از حرام می گریختند و در کردار و اندیشه، پاکی را برمی گزیدند. «3 اندکی بعد از پدر، ریشه ی حیات سبط اکبر نیز در آتش جهالت ها سوخت و خون های به دل برگرفته را در تشت فراغ از دردها ریخت و نوبت به حسین (ع) رسید. آن دوران، دوران فتنه ها و بدعت ها بود. زمانه ای ناامن که امام، در نامه ی دردناک و پرشورش به معاویه این طور از آن یاد کرد: «ایا تو قاتل حجر و یاران او نیست که اهل پرهیزگاری و بندگی بودند و برای از میان برداشتن بدعت و امر به معروف و نهی از بدی ها قیام کردند؟ ایا تو کشنده ی عمر بن حمق که از بسیاری عبادت، چهره و تن فرسوده بود نیستی؟ ایا تو ادعای فرزندی زیاد برای ابوسفیان نکردی و سپس او را بر مردمان سلطه بخشیدی تا بر مسلمانان سخت گرفته دست و پای آنان بریده بر شاخه های نخل به دار آویزد؟»4

او از جدش به یادگار داشت که: «هرآن کس چنین احوالی ببیند و بر آن نخرشد و با کردار و گفتارش برنیاشود، همان شایسته که خداوند وی را به جایگاه ظالمان و بدعت گذاران بیندازد. «5 او حافظ حقوق ضعیفان، بهار یتیمان و پناهگاه مردمان بود: «و تأخذ للذنی من الشریف. کنت ربیع الایتام و عصمه الانان. «6

در برابر دیدگانش دارا و ندار یکسان بودند: «تساوی فی الحکم بین القوی الضعیف. «7 نسبت به مسلمانان مهربان بود: «للاسلام والمسلمین راحما. «8 مگر می شد چنین شخصی در برابر این طغیان ها در گوشه ای زانوی سکوت در بغل بگیرد؟ باید به پا می خاست. سنت ها را برپا، فتنه ها را خاموش و راه های محکم حقیقت را بازمی گفت و حق جهاد را ادا می کرد: «و سنت السنن اطفأت الفتن و اوضحت سبل السداد و جاهدت فی الله حق الجهاد. «9 از این رو او باید ریشه ی مستکبران را می سوزاند و گردن گردن کشان را می شکست و بر سرشان می کوبید تا ستون دین، پابرجا و استوار بماند: «و لعماذ الدین رافعاً و للطغیان قامعاً و للطفاه مقارعاً. «10

مبارزه، شیوه ها و روش ها

از جمله ویژگی های زیبای زیارت ناحیه ی مقدسه، سیماشناسی تاریخی نهضت حسینی است. بر اساس این زیارت، حماسه ی ثارالله تنها قیام عاشورا نیست، بلکه قامت این حماسه به درازای مدت امامت حضرت است. به همین بهانه به روش های مولا در طول این دوران نگاهی گذرا می اندازیم.

الف) سکوت فعال

پس از برادر، او نیز در کناره ی امن حرم پیامبر، آرام گرفت و جلیس بیت و محراب شد و ترک لذات گفت: «و انت فی حرم جدک قاطن. . . جلیس البیت والمحراب. معتزل عن الذات والشهوات. «11 بین او و ظالمان، خط پرنرنگی از تفاوت بود: «و للظالمین مابین. «12 او بنا بر مصالح، دست بر قبضه ی جهاد و شهادت نداشت و بر انکار قلبی و زبانی تا حد ممکن پای فشرد، چرا که او عابدی زندانی در کنج سجاده نبود: «و تنکر المنکرات بقلبک و لسانک علی حسب طاقتک. «13 از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

اول نامه اش به حکومت فتنه. در آن نامه نوشت: «به خدا سوگند من فتنه ای برای مردم، بزرگ تر از حکومت تو

نمی بینم. به خدا قسم من جهاد با تو را برترین کارها می دانم و با آن، سبب تقرب خدایم را می جویم. «14 دوم، بیان کننده ی منزلت خاندان وحی. در مجلسی علیه معاویه شورید و خود را فرزند کسی که در پاکی مانند آب آسمان است، معرفی کرد. اهل و تبار خویش را نیک نام و شریف معرفی کرد و همه ی این ها را نه برای کسب افتخار و امتیاز بلکه در پیوندی با خدا دانست: «من فرزند کسی هستم که خشنودی اش رضای خدای رحمان و خشمش غضب خداست. «15

سوم، حج. در آن مرسوم در صحرای منا و در جمع تابعین و فرندان صحابه، خروشید و معاویه را ستمکار خواند و همه را از حق فراموش شده اش آگاه کرد. 16

چهارم، تعیین مرز میان خاندان ولایت و حکومت ظلم، در میان سنت های رایج قبیله ای که ازدواج راهی برای پیوند بود، اما مبارزه ای ظریف را برگزید و با خواستگاری معاویه از دختر عبدالله بن جعفر برای فرزندش، یزید مخالفت کرد تا دستاویزی در دستان آن پیر زخم خورده نباشد و وسیله ی کسب اعتبار او و فرزندش فراهم نشود. 17

پنجم، کنایه از کفر. در مجلسی در پاسخ به آن چه معاویه از کشتار شیعیان گفت و قصدش تضعیف موقعیت امام و تهدید او بود، فرمودند: «اما اگر ما پیروانت را بکشیم، آنان را نه کفن و دفن می کنیم و نه بر آنان نماز می گزاریم. «18 این همان سکوت فعالی بود که او، تا حد طاقت و امکانش آن را تحمل کرد.

ب) انکار کامل

مرگ دژخیم حیلہ گر اموی و فرارسیدن ایام حکمرانی فرزند سبک سر او، شرایط را به گونه ای دیگر تغییر داد و این احوال راهی دیگر را می طلبید: «ثم اقتضاک العلم للانکار و لزمک ان تجاهد الفجار. «19 اینک زمان عمل بود و انکار عملی. اوضاع آن زمان از زبان امام، این گونه بیان شد: «مردم! آگاه باشید! اینان فرمان بری از هدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خویشتن واجب کرده اند. فساد و تباهی را ترویج کرده و حدود خدا را به پستوها کشانده اند و آن چه که ویژه ی خاندان پیامبر است، به خود مخصوص گردانیده اند. «20 در آن زمان آیا جای سکوت بود؟ پس با دلیری، در برابر خواست ولید برای بیعت با یزید قد علم کرد و از بیعت سر باز زد: «ای فرماندار حکومت! ماییم خاندان نبوت و معدن رسالت. خاندان ما، محل آمد و شد فرشتگان و جایگاه نزول رحمت حق است. خداوند اسلام را از ما آغاز کرده و با ما پیش خواهد بد. یزید شراب خوار و قاتل بی گناهان است. حرمت تکالیف الهی نگاه نداشته و آشکارا فسق و فجور می کند. «21

این گونه امام گام در آخرین مرحله ی امر به معروف و نهی از پلیدی ها گذارد تا مصداق گفتار پدر شود: «و منهم المنکر للمنکر بیده و لسانه و قلبه. «22 او به خوبی می دانست کارهای نیک و جهاد در راه خداوند در برابر وظیفه ی امر به معروف و نهی از منکر هم چون قطره ای است در برابر دریای خروشان و گسترده ی اعمال محبوب نزد خداوند؛ «و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و نهی عن المنکر الا کنفئه فی بحر لجی. «23

ج) دعوت با حکمت

اوضاع مدینه سخت ملتهب بود. امام می دانست که از او نخواهند گذشت. پس با خاندان و پیروانش راه سفر پیش گرفت و به مکه رفت: «فسرت فی اولادک و اهلک و شیعتک و موالیک. «25

هدف او نه فرار و گریز از مرگ، بلکه انجام رسالتش بود. بارها و بارها گفته بود: «اصلاح در تمام جنبه ها. » وقتی به مکه رسید، در منا زبان به حکمت گشود و لب به شکایت، تا مردم از مسیر حق منحرف نشوند و عوام بر پل راستی استقامت کنند: «و صدعت بالحق و البینه و دعوت الی الله بالحکمه. . . و امرت باقامه الحدود والطاعه للمعبود. » 26

این چنین گفت: «مجاری کارها و احکام، به دست عالمان دین خداست که بر حلال و حرام خدا آگاه و امین اند. این منزلت از شما ربوده شده و از گفتان رفت، با دوری تان از حق و اختلاف تان در سنت پیامبر، با این که دلیل روشن بر آن داشتید و اگر بر آزارها شکیبایی می کردید و هزینه هایش را به جان می خریدید، زمام امور خدا با شما بود و از جانب تان جاری. شمایان ظالمان را در جای خود نشاندید و امور خدا را به آنان وا گذاشتید تا به شبهه بپردازند و در شهوت دل خواه خود راه بپیمایند. می بینید که پیمان های خدا شکسته می شود و پریشان نمی شوید. نابینایان، از کار افتادگان و بی زبانان، در شهرها رها شده اند و رحم نمی کنید و به مسئولیت خویش عمل نمی کنید و به متعهدان و آن کسان که در این راه کوشایند، وقعی نمی گذارید و خود، به سازش با ستم کاران آسوده اید. » 27

(د) دعوت به رشد و هدایت

حسین (ع) خواستار هدایت بود: «تحومط الهدی و تنصر. » 28 وی هدایت را در کمال می دانست و همه را به سبیل رشاد می خواند. وی علت اصلی جهالت ها و دورافتادگی از حق و فرورفتن در منجلاب بدعت ها را در نبود رشد معنوی و اسلامی جامعه جست وجو می کرد. پس دعوت به راه رشد و رستگاری را در پیش گرفت و به هر بهانه این کلام را بازگفت: «دعوت الی الرشاد و اوضحت سبل السداد. » در نامه ای به مردمان بصره نوشت: «شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش می خوانم. شرایط چنان است که مرگ، سنت را در بر گرفته و بدعت، سر برآورده است. اگر سخنم را بشنوید، به راه کمال و نیک بختی رهنمون تان خواهم کرد. » 29

(هـ) اندرز و تکرار آن

با اندک کاوشی در وقایع حماسه ی جاودانه ی حسین (ع)، این حقیقت به راحتی آشکار می شود که مولا در هر جا و با کم تر بهانه ای وعظ و اندرز می کرد. این ماجرا به ویژه در آخرین لحظات زندگانی ایشان، رنگ و بویی دیگر داشت. او امام بود، مرهم زخم ها و راحم مردمان. او فرزند کسی بود که خداوند در قرآن در حقش فرمود: «عزیز علیه ما عنتم. » پس لب به اندرز گشود: «هان ای مردم! به سخنم گوش فرادهید و در پیکارم نشتابید، تا حق اندرztان را که بر دوش من است ادا کنم و عذر آمدنم را بگویم. به درستی که ولی من خدای نازل کننده ی قرآن است. اوست که صالحان را سرپرستی می کند. اما بعد، اینک نسبم را بررسی کنید، من کیستم؟ آن گاه به خود ایید و خویشتن را نکوهش کنید و بنگرید. ایا شما را رواست که مرا کشته، حرمم را از بین ببرید؟» 30 مولای ما تا آخرین دم بر این راه اصرار ورزید و باران پر از رحمت اندرزش را بر آن خاک نشینان بی حاصل بارید. هنوز فریادش را به گوش داریم که فرمود: «وای بر شما! شما را چه شده است که سکوت اختیار نمی کنید تا سخنانم را بشنوید و به رشد و سعادت و کامیابی رهسپار شوید. هر آن کس که از من پیروی کند، از راه یافتگان است و آن کس که نه، از هلاک شدگان. » 31

پس از اندرز بسیار و تاکید بر آن، رهسپار میدان مبارزه شد: نفجاهدتهم بعد الایعاز لهم و تاکید الحجه علیهم.
32»

(و) جهاد

آن گاه که اندرزهایش بر دیواره ی سنگی قلب هایشان اثر نکرد، رجزخوان به سمت صفوف شان تاخت: «الموت
اولی من رکوب العار والعار اولی من دخول النار.» 33
در آن گرد و غبار، مردانه می جنگید و ناملایمات را به جان می خرید، آن چنان که فرشتگان از صبر او به شگفت
درآمدند: «و انت مقدم فی الهبوات و محتمل للذیات، قد عجت من صبرک ملائکه السموت.» 34
در آخرین رمق، عالمی از مناجاتش به عجب آمد: «صبرا علی قضائک یا رب لا اله سواک یا غیاث المستغیثین مالی
رب سواک و لا معبود غیرک صبراً علی حکمک.» 35
صد لعن و نفرین بر آنان باد که اسلام زنده را سر بریدند و مجسمه ی نماز و روزه و تندیس راهنما به سوی سنت
ها و احکام را بر خاک افکندند: «فالویل للعصاه الفساق لقد قتلوا بقتلک الاسلام و عطلوا الصلوه والصیام و
نقضوا السنن والاحکام.» 36

رهبری و عدالت

آن چه گفته شد، تنها روشنگر برخی اهداف و روش ها در دوران حماسه و امامت بود اما هدف مهم و ارزشمند
امام، گسترش عدالت اجتماعی بود: «و تبسط العدل و تنشره.» 37
این همهم جز با به دست گرفتن رهبری جامعه نه ممکن بود و نه میسر. به همین دلیل حضرت سیدالشهدا در
مناجاتی با پروردگار خویش، با دوری جستن از بازی قدرت بر سرسرای دنیا، اهداف خود را به روشنی بازگفت:
«پروردگارا! تو می دانی این حرکت، نه برای رقابت بر سر حکومت و قدرت و نه به مقصود کسب مال بی مقدار
دنیاست، بلکه به خاطر نشان دادن نشان های دین تو، به مردم و اصلاح امور سرزمین های توست تا بندگان
ستم دیده ات از چنگال ظالمان برهند و واجبات و احکام و سنت های فراموش شده ات دوباره جاری شوند.» 38
معیارهای او حتی برای رهبری خود نیز سخت بی گذشت است: «فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب و الاخذ
بالقسط والدائن للحق والحابس نفسه علی ذات الله؛ به جانم سوگند! پیشوای راستین، آن کس است که کارگزار
کتاب الهی باشد و پیشه ور عدل و قسط بوده از حق پیروی کرده هستی اش را وقف خد و فرمان او کند.» 39
پژوهش درباره ی زندگانی و حماسه اش، او را این گونه معرفی می کند: «و کنت . . . للحق ناصراً . . . وللدين کالئاً
و عن حوزته مرامياً . . . و تنصر الدين و تظهره؛ یاری دهنده ی حق، مدافع دین و پاسدار مرزهای آن بودی، به یاری
دین شتافتی و آن را آشکار کردی.» 40

پی نوشت ها :

1. مانند سید شریف مرتضی، شیخ مفید در المزار و شیخ محمد در المزار الكبير

2. بحارالانوار، ج 98، ص 328

3. نهج البالغه، خطبه 129
4. الامامه والسياسه، ج 1، ص 203
5. موسوعه كلمات الامام الحسين، ص 360
- 6 الى 13. زيارت ناحيه ي مقدسه
14. الامامه والسياسه، ج 1، ص 203
15. موسوعه كلمات الامام الحسين، ص 242
16. الاحتجاج، ج 2، ص 19
17. بحارالانوار، ج 44، ص 207 و هم چنين موسوعه كلمات الامام الحسين، ص 242 به بعد
18. بحارالانوار، ج 44، ص 129
19. زيارت ناحيه مقدسه
20. تاريخ الامم والملوك (الطبرى)، ج 4، ص 304
21. موسوعه كلمات الامام الحسين، ص 283
- 22 و 23. نهج البلاغه، حكمت 374، ص 720
24. موسوعه كلمات الامام الحسين، ص 285
- 25 و 26. زيارت ناحيه مقدسه
27. تحف العقول، ص 238
28. زيارت ناحيه مقدسه
29. تاريخ الامم والملوك (الطبرى)، ج 4، ص 266
30. موسوعه كلمات الامام الحسين، ص 419
31. تحف العقول، ص 240
32. زيارت ناحيه مقدسه
33. موسوعه كلمات الامام الحسين، ص 449
34. زيارت ناحيه مقدسه
35. موسوعه كلمات الامام الحسين، ص 510
- 36 و 37. زيارت ناحيه مقدسه
38. تحف العقول، ص 339
- 39 و 40. تاريخ الامم والملوك (الطبرى)، ج 4، ص 262